

کتاب البرهان

دوره دوم، مقاله اولی، جلسه ۲۴

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۲۷/۱۰/۲۸ هجری قمری مقارن با ۱۳۸۵/۰۸/۲۹ هجری شمسی

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ، إِنَّهُ خَيْرٌ مُوقَفٍ وَمُعِينٌ»

نکاتی را در ارتباط با حدس داشتیم؛ عرض می‌کردیم حالا که این بحث شروع شد، این بحث را به پایان ببریم شاید وقتی برای تکرار نباشد.

چهارمین نکته در ارتباط با حدس این است که روایاتی داریم متعدد که مضمونش این است: «اتَّقِ فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ»^۱، شاید این طور به نظر برسد که گویا این گونه از روایات در صدد اشاره به نوعی حدس مخصوص به مؤمنین است که این حدس ثمره ایمان است. لذا در ادامه روایت دارد: «اتَّقِ فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ نُورَ اللَّهِ»، آیا چنین است؟

شاید نظیر همین روایات باشد روایت: «لَا يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَيْنِ»^۲، چه اینکه اگر مراد تجربه‌اندوزی باشد، اختصاصی به مؤمن ندارد.

«لَا يُلْدَغُ الْعَاقِلُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَيْنِ»^۳، اینکه «عقدالوضع»، با صفت ایمان ذکر شده، نشانگر نقش ایمان در عدم لدغ است. آیا با ایمان در شخص مؤمن، نوعی حدس پیدا می‌شود که این حدس مخصوص اهل ایمان است یا نه، نوعی نور معنوی ایجاد می‌شود که آن نور اصلاً از مقوله علم حصولی نیست، بلکه از مقوله علم حضوری است و یا توجیه دیگری در مسئله است و آیا این گونه از اوصاف مربوط به درجه خاصی از ایمان است و یا اینکه همان گونه ظاهر روایت است مربوط به اصل ایمان است؟

آیا همه مؤمنین «ینظرون بنور الله»، آیا همه مؤمنین «لا یدغون من جحر مرتین»؟

به هر حال به نظر می‌رسد نوعی تیزبینی، نوعی اطلاع از آینده، نوعی تجربه‌اندوزی در اهل ایمان گرچه به صورت موجه جزئی در نظر گرفته شده که محصول ایمان است و می‌تواند این نوع امور در همه اهل ایمان از نوع علم حضوری نباشد؛ بلکه از نوع علم حصولی پیشرفته یعنی حدس باشد و بعضی به این مطلب تصریح کرده‌اند؛ یعنی گفتند که حتی در گریابی علوم ظاهری و علوم حصولی، ایمان نقش دارد و ایمان دارای نقش است. به هر حال خواستیم فقط طرح مسئله بشود.

پنجم: حدس منطقی با حدس مصطلح عرف مغایر است. حدس در عرف بر پندار، گمان هم اطلاق می‌شود؛ اما در اصطلاح منطقی حدس معنای خاص خودش را دارد. البته برخی از مثل‌های مردمی است که ظاهراً به حدس منطقی اشاره دارد یا لاقلاً به نوعی از حدس در میان مردم مثل این مثل عربی است: «وطني المعية يقين»، که زیاد هم به کار می‌برند. «المعيا»، یعنی «الرجل الحبيب»؛ مرد آگاه، مرد فرهیخته و فرزانه. «وطني المعية يقين»، ظاهراً اشاره به همان تیزبینی‌ها و حدس‌های منطقی دارد که مجهولات پیش آنها معلوم است، به خاطر حضور حد وسط بدون تأمل و فکر و مطلب را زود می‌فهمند، گرچه مطلب نظری باشد. ممکن هم هست به حدس عرفی اشاره داشته باشد؛ البته نوعی خاص از حدس در میان عرف است.

نکته دیگر و ششم این است که حدس موهبتی الهی است و راهی برای تحصیلش وجود ندارد به مانند جذب. هنوز ما در سیر و سلوک نمی‌شناسیم راهی را که این راه انسان را مجذوب بسازد؛ یعنی انسانی که سالک مجذوب است، کاری بکند، عملی انجام بدهد، بشود مجذوب سالک. مجذوبین انسان‌هایی هستند که از نظر تعداد اندک‌اند،

سرّ مجذوبیت آنها هم بر ما نهفته است. مثل نبوت: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»^۴، نبوت را هم ما نمی‌فهمیم نبوت و امامت را نمی‌فهمیم. نبوت و امامت را ما متوجه نمی‌شویم که چه ملاکی دارد؛ یقیناً بی‌ملاک نیست؛ یعنی نبوت و امامت گرچه موهبتی است اما گتره نیست، بی‌ملاک نیست. اما آن ملاک چیست، فقط خدا می‌داند.

مجدوب بودن در راه سلوک هم همین طور است که قبلاً عرض کردیم از تمهید القواعد که تمهید القواعد گفت: حدس در علوم حصولی مثل جذب در علوم شهودی است. همان طور که جذب در علوم شهودی راهش شناخته شده نیست، حدس در علوم حصولی هم چنین است. خدای متعال بعضی را صاحب حدس قرار داده است و راه خاصی برای اینکه این صفت را انسان داشته باشد ظاهراً نیست و شاید - حالا این را به صورت شاید عرض می‌کنیم! - ذهن قوی اگر در رشته‌ای خاص از رشته‌های دانش سالیان سال کار کند، آن هم به صورت متمرکز، به تعبیر امروزی‌ها تخصصی، نه به صورت جامع، ذوق فنون نباشد، ذوق فن واحد باشد، شاید بعد از سالیانی از کار، نوعی حدس پیدا کند. در مسائل اجتماعی هم چنین است، ظاهراً سیاست‌مداران خبره پس از سالیانی کار حدسی پیدا می‌کنند. حالا به مناسبت پیش آمد در جریان قتل‌های زنجیره‌ای که در زمان رئیس جمهور قبلی انجام شد، مقام معظم رهبری تصریح کردند که به گمان من سررشته این قتل‌ها خارجی است و نه داخلی، بعد گفتند که حدس سیاسی من در طول این مدت مدیریتی این را به من القاء می‌کند که کار باید سری در خارج داشته باشد. شاید، ولی انسان‌های صاحب حدس هستند و این انسان‌ها هستند که - حالا این را هم بدانیم بد نیست! - انسان‌های صاحب حدس هستند که به تعبیر مرحوم شعرانی و به تعبیر مرحوم الهی قمشه‌ای علم در دستشان غلطک می‌زند. در این تعبیر «علم در دستشان غلطک می‌زند» مال مرحوم الهی قمشه‌ای و مرحوم شعرانی است. ما دانشمند زیادی داریم، ملا زیاد داشتیم، اما مآلایی که علم در دستش غلطک بزند، اینها کسانی هستند که صاحبان حدس هستند؛ یعنی در دانش مثلاً در عصر اخیر در فیزیکدان‌ها انیشتین بود. در مسائل اتمی آنچه که از انیشتین برای ما نقل شده، در زمان خود انیشتین به خاطر کمبود ابزار قابل تجربه نبود اما آن قدر حدس قوی بوده که معمولاً حدس‌های او درست از کار درآمده و درست پیش‌بینی کرده و به وقوع پیوسته است.

در داستان‌نویس‌ها از کسانی که داستان‌های تخیلی نوشتند اگر اشتباه نکنم ژول ورن بسیاری از داستانهای تخیلی‌اش به گونه‌ای طراحی شده که بعد به اختراع و اکتشاف کشیده شده است؛ نوعی تخیل فعال داشت. به هر حال، نکته‌ای دیگر در ارتباط با حدس این است که - شاید این نکته بیشتر از همه مورد مناسبت با بحث ما باشد! - تعلّم به حدس هم مثل تعلّم به فکر «بعلم قدسبق». ما گفتیم: «کلّ تعلیم و تعلّم ذهنی فبعلم قدسبق»، یا «کلّ تعلیم و تعلّم فکری فبعلم قدسبق». حدس هم چنین است «کلّ تعلیم و تعلّم حدسی فبعلم قدسبق»، چرا؟

«إذلولاً علمنا بالأوسط كيف يحضر عندنا»؟

اگر من حد وسط را ندانم، اگر من حد وسط را مطلع نباشم، چگونه حد وسط بخواهد در نزد من حاصل بشود؟ بله، در فکر دو حرکت لازم است که از مطلوب مجهول به معلوم و سپس از معلوم به مجهول اما در حدس چنین نیست. به صرف توجه به مجهول یکبارہ گویا مجهول برای آدمی معلوم می‌شود. حد وسط حاضر است در ذهن و غایب از ذهن نیست. در برخی از کتابها مثل منطق مرحوم مظفر در مورد فکر سه مرحله در نظر گرفته شده است؛ یعنی مجموعاً پنج-شش مرحله است که حالا سه مرحله‌اش حقیقت فکر را تشکیل می‌دهد. ایشان می‌فرماید ما وقتی مجهولی داریم، حرکتی داریم از مجهول نظری به سوی معلومات. سپس فحص و تجسس و گشتنی داریم در معلومات و پیدا کردن معلومات مناسبه، آن‌گاه بازگشتن به سوی مجهول برای معلوم کردن مجهول. در بعضی از نوشته‌جات دو مرحله ذکر شده است، مثل شعر مرحوم حاجی:

«والفکر حرکتی إلى المبادی و من مبادی إلى المراد»

کدام یک صحیح است؟

به نظر می‌رسد دو مرحله بیشتر نیست: آنچه که در عملیات تفکر و فکر اتفاق می‌افتد این است که ما با مجهولی که روبرو شدیم، در معلومات خود کاوش می‌کنیم و معلومات مناسب را کنار هم می‌چینیم. مجهول معلوم می‌شود. این چیزی است که در هنگام فکر تحقق پیدا می‌کند. حالا از این تعبیر شده: «والفکر حرکتی إلى المبادی»، حالا از مجهول حرکت کنیم، برویم به سمت معلومات. گویا از این‌جا می‌خواهیم به تهران برویم مثلاً. «و من مبادی إلى المراد»، باز از معلومات مناسبه حرکت کنیم بیابیم به سمت مجهول، این دو حرکت ذهنی را فکر دانستند. اما حقیقت مطلب این است که ما با یک مجهول نظری که روبرو شدیم، شروع می‌کنیم در معلومات خود کاویدن. حرکت در این‌جا باید تفسیر بشود که یعنی چه؟

که ما از مجهول نظری حرکت می‌کنیم می‌آییم به سمت معلوم. حالا به تعبیر مرحوم مظفر آمدیم به سمت معلومات، این یک حرکت؛ در خود معلومات شروع می‌کنیم گشتن، این دو حرکت؛ باز معلومات مناسبه را که پیدا کردیم،

حرکت می‌کنیم به سمت مجهول، این سه حرکت. باید معلوم بشود که مقصود از این حرکت‌ها چیست؟

ظاهراً حقیقت مطلب این است که ما با یک مجهول تصویری و تصدیقی که برخورد می‌کنیم، در معلومات خودمان می‌کاویم معلومات مناسبه را «هیئت قیاس»، یا «هیئت حد»، به صورت هیئت حد یا قیاس تألیف می‌کنیم، مجهول معلوم می‌شود. ظاهراً از تفحصی که ما در معلومات خود می‌کنیم، تعبیر کردند به «والفکر حرکتاً إلى المبادی». از چینی که ما به این معلومات مناسب اعطا می‌کنیم، تعبیر کردند به «ومن مبادی إلى المراد».

وگرنه واقعاً دو حرکت نیست. در حقیقت دو انتقال ذهنی حرکت نامیده شده و به خصوص حرکت اولش یعنی همان تفحص در معلومات، سه چیز نیست. همان تفحص در معلومات، همان جستجو کردن در معلومات، همان حرکت از مبادی است و بعد هم از مبادی به مرادی است، از مبادی حرکت کنیم و بیاییم به سمت مراد. دانش‌پژوه: شاید بشود یک حرکت باشد، چون کاویدن در معلومات با هیئت قیاس چیدن یک حرکت است، چون جستجو کردن در معلومات برای این است که من معلومی را مناسب با این هیئت که حد وسطش چنین باشد، جهت جستجو این است، جهت جستجو فقط زیر و رو کردن معلومات نیست، یک جهتش آن است، یک جهتش هم این است که معلومی که حد وسطش این باشد فرض شده است.

استاد: یعنی در حقیقت من مجهول تصدیقی‌ام موضوعی دارد و محمولی، مثلاً «العالم حادث».

من وقتی می‌آیم در معلوماتم می‌گردم، علی القاعده دنبال مفاهیمی هستم که با موضوع یا محمول یا هر دو مناسب است. اینها را اول می‌خواهم استنباط کنم و بفهمم. در این کاری که انجام می‌دهم معلومات مناسب فراوانی را من لیست می‌کنم در ذهنم. در عملیات تفکر که من می‌خواهم یک مجهول تصدیقی را معلوم کنم و دیروز عرض شد که گاهی برای پیدا کردن یک حد وسط، ششصد سال وقت تلف شده به تعبیر مرحوم شهید مطهری. یعنی اگر تعبیر ایشان این بود که گفتند برخی از اشکالات فخر رازی ششصد سال طول کشیده تا حل شده است؛ یعنی او یک شبهه‌ای مطرح کرده، یک سؤال مطرح کرده، برای جواب این سؤال و برای رفع این مشکل و برای حل این مجهول تصدیقی، حد وسط می‌خواستیم. این حد وسط ششصد سال طول کشیده تا پیدا کردیم. در حقیقت ششصد سال بشر داشت در معلومات خودش می‌کاوید. آنچه که مناسب با اکبر و اصغر است، مناسب با موضوع و محمول است را مرتب پیدا می‌کرد. منتها یک مناسبی را باید پیدا کند که محمول برای اصغر و موضوع برای اکبر باشد مثلاً. شکل اول را فرض کنید. یک مناسب این چنینی پیدا نمی‌شد. شما می‌فرمایید که در حقیقت این از اول که دارد می‌گردد در معلوماتش دنبال یک معلومی است که حد وسط باشد، یعنی هیئت تألیف باشد. این جور می‌خواهید بگویید. دانش‌پژوه: معلوم مناسب یک حیث مناسب بودنش، قرار گرفتن در هیئت قیاس است.

استاد: که عمدتاً هم همین است، یعنی عمده مناسبش همین است، «أشیر علینا».

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

استاد: مجهول از ذهن ما کنار نمی‌رود، چرا کنار برود؟

دانش‌پژوه: استقلالاً می‌رود روی معلومات تصور می‌کنم.

استاد: در عین حال مجهول در مشت من است و با خودم آوردم. دنبال این دارم می‌گردم.

دانش‌پژوه: لاقلاً این است که به آن مرحله تصور برخورد با مجهول، یک مرحله عوض شد و مرحله اول مواجهه با مشکل است. خود این مجهول‌شناسی یک مرحله است و تقدم دارد.

دانش‌پژوه: این مراحل را دارد که هیچ بحثی نیست.

استاد: نه، چرا؟

در همین بحث داریم.

دانش‌پژوه: مواجهه با مشکل است را که هیچ نگفته است، فکر است.

دانش‌پژوه: نه، جزء فکر است. پنج تا مرحله دارد.

استاد: درست است، ولی فکر را آن دو سه تا می‌دانند.

دانش‌پژوه: جزء فکر نیست، مقدمه حقیقی است.

استاد: آن را مرحوم مظفر هم می‌گوید که فکر همان سه تا است. فکر را ایشان همان سه تا می‌دانند. می‌خواهیم

بینیم واقعاً چون در فرقیش با حدس خیلی تأثیرگذار است که حالا حقیقت فکر چیست؟

یعنی فکر عملیاتی که انجام می‌شود مواجهه با مشکل که در حدس هم هست یا مقدمه کار است در حقیقت.

دانش‌پژوه: گاهی هست.

استاد: چرا گاهی هست؟

دانش‌پژوه: متوجه شدند که گاهی نیست.

استاد: اصلاً مواجهه با مشکل نیست، یعنی اول حد وسط می‌آید بعد مشکل؟

در حقیقت در این گونه از موارد حالا این را می‌گوییم که اصلاً این حدس هست یا نیست؟

این را می‌رسیم. کلام شیخ الرئیس را دارم. حالا مواجهه با مشکل شد، بعد از مواجهه با مشکل چه؟

دانش‌پژوه: حالا می‌آیند سراغ معلومات.

استاد: می‌آییم یعنی چه؟

دانش‌پژوه: یعنی ذهن ما ملتفت می‌شود به حرکت خارجی. یک التفاتی حاصل می‌شود در ذهن.

استاد: یعنی شروع می‌کنیم در معلوم خودمان گشتن.

دانش‌پژوه: یعنی این بازگشت می‌کند به معلومات ما، تا حالا تصور بود.

استاد: می‌خواهم بدانم این بازگشت می‌کنیم به معلومات، یعنی در معلومات خودمان می‌گردیم. این جا اصلاً به

یک معنا انتقال نیست. ما مجهولی در ذهنمان جلوه کرده، این مجهول برای ما معلوم نیست. شروع می‌کنیم در

معلوم خودمان گشتن. این جا مرحوم مظفر می‌گوید که ما از مجهول به سمت معلومات می‌آییم، این یک حرکت.

در معلوم شروع می‌کنیم به گشتن، این دو حرکت. برمی‌گردیم به سمت مجهول، این سه حرکت. ما می‌خواهیم

ببینیم واقعاً این سه تا انتقال است یا نه، من یک مجهولی دارم که در صدد معلوم کردن این مجهول هستم؟

یا اینکه مجهولی را که ما در نظر گرفتیم، حالا شروع می‌کنیم در معلومات خودمان کاویدن. من این جا گمان

می‌کردم که دو تا کار است: یکی اینکه می‌گردیم مناسب را که پیدا کردیم، هیئت قیاس تشکیل می‌دهیم. آقا شیخ

روح الله می‌فرمایند نه، در حقیقت ما از اول داریم دنبال یک کار هستیم و یک کار می‌خواهیم بکنیم و آن این است

که می‌خواهیم حد وسط پیدا کنیم. پس طبیعی است ما داریم دنبال مناسبی می‌گردیم که حد وسط است.

دانش‌پژوه: یعنی مناسب حد وسط می‌شود، انتقال حرکت است، خودش حرکت مستقل نیست. یک حرکتی است

که سرانجامش به یافتن است و تمام می‌شود.

استاد: نه، من می‌خواهم بگویم که من در معلومات خودم که دارم می‌گردم، حالا مناسب را که پیدا کردم، این جا

یک عملیات جدیدی انجام می‌شود به نام «تألیف هیئته قیاس»، که در عبارات مرحوم علامه داشتیم یا نه، من

دنبال حد وسط هستیم و دنبال این واسطه هستیم؟

اینکه می‌خواهد این وسط دلّالی کند!

قهرماً تا این دلّال را پیدا کردم، خودش وسط قرار گرفت. شیخ روح الله، شما می‌خواستید این جوری بگویید؟

دانش‌پژوه: اگر ما انکار کردیم که یک حرکتی از مجهول می‌آید به معلوم و برگشت را انکار بکنیم، ته آن یکی

بیشتر نیست. شما فرمودید یک رفتی به معنای اینکه از مجهول حرکتی ذهنی داشته باشیم به سوی معلوم، نفس

کاربردش می‌شود این. بعدش هم که حد وسط پیدا شد، دوباره برگشتیم به سوی مجهول که نیست.

استاد: به عبارت آخری: من مجهول را به دستم گرفتم و در حال سیر در معلومات خودم هستم که این مجهول

را معلوم کنم. حد وسط که پیدا کردم، این معلوم شد. در حقیقت مثل نوعی حدس است، چون در حدس حد

وسط من با مجهول گویا یکباره معلوم می‌شود. من تا التفات به مجهول پیدا کردم، برای من معلوم شد، چون حد

وسط کنارش است.

در فکر این طور نشد من مجهولی دارم، این مجهول را به دستم گرفتم، موضوع و محمول مشخص است، اصغر و

اکبر معلوم است، حد وسطش گیر است. دارم در معلوماتم می‌گردم، مثل این پازل‌هایی که دیدید همه‌اش تنظیم

شده، یک تیکه مانده که حالا این یک تیکه را بگذارید این قیافه گربه مثلاً درست می‌شود. دنبال آن تیکه مناسب

دارم می‌گردم. این حد وسط را که من پیدا کردم، مجهول من معلوم شد.

دانش‌پژوه: بالاخره یک مرحله هم نیست. حرکت نیست انتقال حالا نیست، ولی دو تا کار است.

استاد: چرا دو تا کار است؟

دانش‌پژوه: به خاطر اینکه همین که من دارم فحص می‌کنم، این یک مرحله است. وقتی که به آن رسیدم و تألیف

هیئت قیاس کردم، آن یک مرحله است.

استاد: تألیف هیئت قیاس کردم یعنی چه؟

دانش‌پژوه: یعنی فرق بین حرکت و مقصد حرکت مثلاً.

استاد: من کارم معلوم کردن مجهول بود، این معلوم کردن مجهول به صرف یافتن حد وسط، مکانیزه و خودبخود

انجام می‌شود و اتوماتیک است.

دانش‌پژوه: ولی قبل از یافتن، شما دارید فحص می‌کنید تا آن را بیابید.
استاد: درست است.

دانش‌پژوه: بین فحص کردن و گشتن یعنی خود گشتن که پیدا کردن نیست.
استاد: شما می‌گویید که ما یک فحص داریم و یک رسیدن به نتیجه و پیدا کردن داریم.
دانش‌پژوه: می‌شود تقسیم‌بندی کرد و مرحله به مرحله کرد.

دانش‌پژوه: در معلومات دارد می‌چرخد، یک بار می‌آید روی مجهول. درست است که این مجهول در دست من است و دارم می‌گردم، اما آن چیزی که تمرکز انسان را به سمت خودش می‌برد.
استاد: یعنی ایشان می‌گویند که ما داریم می‌گردیم، این گشتن است. لذا شاهدش هم این است که ممکن است سال‌ها بگردیم و پیدا هم نکنیم!

پس ما داریم حرکت را انجام می‌دهیم. سالیانی داریم و به قول آقای مطهری ششصد سال گشتند تا حالا که بالاخره این شبهه فخر را چگونه حل کنیم؟

پیدا هم نکردند. سالیانی است که داریم می‌گردیم و پیدا هم نکردیم. یک موقع می‌گردیم و این فحص ما به نتیجه می‌نشیند. آن وقت این فحص را «حرکت‌المبادی» بگیرید در کلمات بزرگان، آن به نتیجه نشستن را «ومن مبادی الی المرادی» بگیرید.

دانش‌پژوه: حرکت کم و زیاد شده است.

استاد: حرکت چه چیزی؟

دانش‌پژوه: یکی حرکت ششصد ساله است، یکی حرکت چند دقیقه‌ای.

دانش‌پژوه: این دو تا مرحله است، یک چیز نیست. دو تا حیث هیچ بحثی در این نیست.

استاد: می‌دانید من می‌خواهم چه چیزی بگویم؟

این را آن دفعه هم اشاره کردیم که خیلی این بحث مهم است که آیا بین فکر و حدس حقیقت و گوهر مختلف است یا متحد است؟

این را داشتیم. عرض کردیم که در جذب و سلوک این بحث شده است. صاحب مرصاد العباد تصریح دارد که جذب همان سلوک است. سلوک سریع را اسمش را جذب می‌گذاریم. اینکه گفته شد - ایشان نقد دارد! - در جذب اول سالک را می‌برند به فناء، بعد سلوک می‌کند، می‌گوید این معنا ندارد، چون این طفره است و طفره محال است عقلاً. سالک باید مراتب سفر اول را بگذراند. حالا گذراند، رسید به کمال. حالا برمی‌گردد، منتها چون او را سریع بردند و ره صد ساله را یک شبه بردند، حالا می‌آید آرام آرام و پله پله بالا می‌رود.

این حرف مرصاد العباد است، پس از نجم الدین راضی هم خیلی‌ها پذیرفتند و گفتند حرف، حرف متینی است. می‌خواهیم ببینیم در حدس و فکر، چون حقیقت حدس و فکر را دو تا می‌دانند منطقه و فلاسفه، آیا حقیقت حدس و فکر دو تا است یا یکی است و اگر یکی است، حدس را می‌بریم نوعی فکر می‌کنیم یا فکر را می‌آوریم نوعی حدس می‌کنیم؟

یک نظر این است که حقیقت حدس همان فکر است. سرعت در کار است؛ یعنی شما مجموع حرکتین را دارید. منتها این مجموع حرکتین آن قدر سریع انجام می‌شود که شما فاصله را ادراک نمی‌کنید. بر این نظر این نقد وارد شده که منطقیین تصریح کردند که اصلاً در حدس گاهی اول حد وسط می‌آید بعد مجهول. اینها پاسخ دادند که اصلاً این داخل در نه حدس است نه فکر. اینکه شما اول حد وسط را داشته باشید بعد مجهول، با اینکه این حد وسط حد وسط باشد سازگار نیست. چرا؟ چون اگر شما از راه حد وسط داری می‌روی به سمت مجهول، ولو یک آن، شما مجهول نداری که بخواهی معلومش کنی.

دانش‌پژوه: کشف جدید است.

استاد: اصلاً آن را دارید. یعنی مثل «قضایا قیاساتهامعها» است که شما چون همیشه در کناری این قضیه را داری، مجهول نیست که بخواهد برای شما معلوم باشد. حالا به هر حال، در آن بخش از حدس که حالا بخش مشهور و مشهورش است که نه، من با مشهود تصویری و تصدیقی برخورد کردم ولی به صرف برخورد، مجهول برای من معلوم است.

اگر گفتیم سرعت در سیر فکر است یعنی «حرکت‌من المبادی و من مبادی الی المرادی» داریم، حقیقت حدس می‌شود فکر، منتها فکر سریع. مثل حرکت جذب می‌شود سلوک سریع. اگر گفتیم نه، دو تا حقیقت است، باید ببینیم این دو حقیقت چگونه دو تا حقیقت است و آیا با توجه به نکته‌ای که امروز عرض کردیم، می‌شود

بگوییم فکر نوعی حدس ضعیف است یا نه؛ یعنی چه؟

یعنی من مجهول تصدیقی‌ام دست من است و دارم در معلومات می‌گردم. پیدا کردن این معلوم، پیدا شدن این معلوم نوعی همزمانی با معلوم شدن مجهول دارد. یعنی من چون دنبال حد وسط هستم تا حد وسط را پیدا کردم، مجهول برای من معلوم شد. به هر حال، نکته‌ای که در جلسه قبل عرض شد که آیا ما دو نوع حدس داریم؟ چون حدسیات را از بدیهیات شمردند و از آن طرف حدس را قسیم فکر دانستند؛ آیا می‌خواهند بگویند که حدس دو گونه است یا نه، همان حدسی که در بدیهیات است قسیم فکر است؟

آیا حدسی که در بدیهیات شمرده شده همین حدسی است که شیخ تأکید دارد بگوید که حتی حدسیات هم «فبعلم قد سبق»، منتها این «علم قد سبق»، آن به همان کیفیتی است که گفتیم «إذ لولا علمنا بالأوسط كيف يحضر عند التوجه إلى مجهول»؟

چطور ممکن است که ما اگر علم به اوسط نداشته باشیم، مجهول را به وسیله آن حل و هضم کنیم؟ نمی‌دانم به نظر می‌رسد که در بخش منطق اسلامی و فلسفه اسلامی، با توجه به تمام ارزشی که بحث حدس دارد، آن جور که باید روی آن کار نشده است. آقای مصباح قبلاً خدمت شما عرض کردم فقط از بدیهیات ست، دو تا را بدیهی می‌داند: اولیات و وجدانیات. وجدانیات را هم از مقسم بیرون می‌داند و در حقیقت اولیات است. ایشان می‌گوید که وجدانیات معلوم به علم حضوری‌اند نه معلوم به علم حصولی. اگر من گرسنگی را می‌فهمم، چون گرسنگی را به علم حضوری درک کرده‌ام، اگر من سیری را می‌فهمم، کشش جنسی را می‌فهمم، چون اینها امور وجدانی است، من به علم حضوری درک کرده‌ام. در حقیقت نوعی حصولی کردن یک علم حضوری است، نوعی مفهوم‌گیری از یک علم حضوری است. در حقیقت می‌گویند که بدیهیات اولیات است.

آن وقت بنا بر این نظر، شما می‌بینید که اصلاً حدسیات را هم ایشان از مقوله بدیهیات بیرون دانستند. احتیاج به تأمل دارد. البته این بحث، بحث فصل بعد است، اینکه بدیهیات ست همه به اولیات برمی‌گردند و بدیهیات دو دسته هستند بدیهیات اولیه و ثانویه. آیا بدیهیات ثانویه بدیهی هستند یا نظری قریب به بدیهی هستند؟

چون این تعبیرات را ما داریم در کتاب‌های علمی که فلان مطلب «قریب من البدیهی»، یا «قریب من البدیهیات»، یا «قریب من الأولیات»، یعنی گویا بین بدیهی و نظری یک فاصله‌ای می‌خواهند قائل بشوند. یا نظری را دو قسم کنند، یا بدیهی را دو قسم کنند و بگویند بدیهی اولی و بدیهی ثانوی؛ یا بگویند نظری قریب به بدیهی یا غیر قریب به بدیهی، یا نظری قریب به اولی یا غیر قریب به اولی. این را حالا در فصل بعد مورد عنایت و بررسی قرار خواهیم داد. عمده این قسمت قضیه است که اگر عزیزان حالا تمایلی داشته باشند یک مقدار باید روی بحث حدس بیشتر کار بکنند با توجه به اینکه خیلی ارزشمند است.

من این نکته را در پایان در این جا اشاره کنم، نمی‌خواستیم اصلاً وارد این بحث بشویم که شدیم! در دوره معاصر، علم تجربی پیشرفت فراوانی کرد. متأخرین و علم‌شناسان نشستند بررسی کردند که این سرعت پیشرفت مال چه بود؟

بینی و بین الله اگر یک انسانی که صد سال پیش زندگی می‌کرده، الآن سر از قبر بردارد در جهان امروز، سگته می‌کند و می‌میرد!

این وضع هواپیما و اینترنت و تلفن همراه و یعنی اصلاً همه چیز عوض شده است. این بلند می‌شود خیال می‌کند که الاغش دم در است و با دلو باید برود آب بکشد از چاه. تصریح دارند و می‌گویند که پیشرفتی که در این هفتاد

سال اخیر علم و دانش بشری کرده، در طول تاریخ بشری به این مقدار نبود. این را رویش تأکید دارند، چرا؟ می‌گویند چند عامل دست به دست هم داده است و ما به یکی از این عوامل کار داریم ولی دارم بحث را کلی‌تر مطرح می‌کنم. می‌گویند: اولین عامل موفقیت این بود که در علوم، ریاضیات مینا شد. منطق ریاضی و ریاضیات مینا شد. ریاضیات کمترین درصد خطا را دارد، نه اینکه درصد خطا ندارد، ولی کمترین درصد خطا را دارد. چینش در ریاضیات به شدت منطقی است. مستحضرنده عزیزان که کامپیوتر براساس صفر و یک کار می‌کند، خاموش و روشن است در حقیقت، چهار تا حالت را هم بیشتر نمی‌فهمد.

«و» می‌فهمد، «أو» می‌فهمد، «مانعة الجمع» می‌فهمد، «مانعة الخلو» می‌فهمد، منفصله حقیقه است، چهار یا پنج تا حالت است؛ یعنی ته کامپیوتر را که انسان در بیاورد، عملکرد آن در آن کیو صفرش در حقیقت صفر و یک است، آن هم با پنج تا حالت. همه حالات، حالات ریاضی است. این هواپیما که بالای سر ما یازده ساعت حرکت می‌کند، این منطق ریاضی است که دارد حرکت می‌کند. این نکته اول بود.

نکته دوم این است که خطوط قرمز را شکستند. تقدس را در علم از بین بردند؛ یعنی بنا در آموختن‌ها این شد که ما می‌آموزیم که فرا بگیریم که تخریب کنیم و به حرف دیگری بزنیم!

من یک موقع کتاب فارسی بچه‌های کلاس اول را می‌دیدم، واقعاً قطع بر این بود که بهتر از این نمی‌شود برای بچه کلاس اولی کتاب نوشت. آن شکل‌ها و آن نوع خط، «بابا آب داد» که همه شما دیده بودید. بنا بر این نیست، دیدید که عوض شد و یک کتاب نویسیم و یک کتاب بخوانیم است. اصلاً سیستم دو تا شد و بعد در عمل می‌بینیم که بهتر جواب داده است. در جهان امروز اصلاً تقدس در علم، هر گونه علمی زدوده شده است. خط قرمز ندارد، می‌خواند که تخریب کند. می‌خواند که حرف دیگری بزند؛ این دوم.

سوم: تخصصی شدن است؛ یعنی من اگر بخواهم مثال بزنم، آفتاب این جا می‌تابد، اگر ما می‌خواهیم ایجاد شعله کنیم به وسیله آفتاب، راهش این است که یک ذره بین برداریم، نور آفتاب را در یک نقطه متمرکز کنیم، کاری که ما بچگی از بازی‌هایمان بود. یک کاغذ می‌گذاشتیم با یک ذره بین، چند دقیقه‌ای طول می‌کشید یک دفعه آتش می‌گرفت. کار بشر این شده است و عمده نقش را در این مقوله سوم، تزاها و مخصوصاً تزاها دکتري ایجاد کرده است؛ یعنی شما در سراسر دنیا چه در مقطع فوق لیسانس و چه در مقطع دکتری، مخصوصاً در مقطع دکتری، اصلاً مقطع دکتری مقطع تز نویسی است و تز در کشورهای غربی چهار سال یا پنج سال طول می‌کشد و شما در این تز - حرف این است که - باید یک مسئله ریز ریز ریز را - اصلاً در تز دکتری کلی صحبت کردن معنا ندارد! - آن هم در رشته خودت تخصصی، آن هم باید حرف جدید بزنید.

الآن اینهایی که عرفان می‌خوانند در دانشگاه انگلیس، من یک موقع موضوع پایان‌نامه‌های دکتری آنها را می‌دیدم، دیدم اصلاً موضوع برای ما غریب است!

مثلاً تأثرات مولوی از عطار در دیوان شمس تبریزی در غزلیات این چنینی. این موضوع تز دکتری است. موضوع که کوچک شد، تمرکز ایجاد شد، حرف جدید تولید می‌شود. حالا در این بخش سوم، یک نکته را بشر شرط کرد، الآن هم در دانشگاه‌های ما شرط است. قبلاً نبود، مدت طولانی است که شرط شده، خارج هم که شرط است. می‌گویند تحقیقی که انجام می‌شود و تزی که نوشته می‌شود، نباید موضوع محور باشد، باید مسئله محور باشد و آن علم‌شناسان می‌گویند که بالاترین پیشرفت را این کار انجام داد. مسئله محور بودن یعنی چه؟

یک چیزی در همین مقولات حدسی که ما در منطق بحث می‌کنیم. یعنی چه؟

یعنی اینکه می‌گویند تحقیقی که شما می‌خواهید انجام بدهید، اصلاً این جور نیست که تحقیق کتابخانه‌ای بخواهید انجام بدهید، تحقیق میدانی بخواهید انجام بدهید. باید بر اثر آن مطالعاتی که در این علم داشتی، این ده دوازده درسی که در این رشته خواندی، یک جایی را یک نقطه مجهولی را یک حدسی بزنی، پیگیری کنی به کرسی بنشانی و اگر به کرسی نشاندی ولو سی درصد، چهل درصد، ولی یک راه جدیدی باز کردی، یک حرف جدیدی زد، این می‌شود مسئله محور.

من یادم نمی‌رود که فیضیه در زیرزمین نشسته بودیم، آقای فیاضی گفتند عرفان ما عرفان اهل سنت است. ایشان نظرشان این است و عرفای ما به خاطر جو غالب کلامی، اشعری هستند و لذا عرفان ما یک اشعریت پیشرفته است. گفتیم آقای فیاضی، این یک مسئله است، این را تحقیق کن. گفت: این مدتی است که به ذهن من خورده و شواهد فراوانی هم جمع کردم، از مولوی، از گلشن راز، از جاهای مختلف که در حقیقت عرفان ما - آقای مطهری هم دارد که عرفای ما غالباً اشعری هستند منتها چون عارف هستند در محدوده شیخ ابوالحسن نماندند و مطلب را جور دیگری گفتند.

اگر می‌گوید: هر آن کس را که مذهب غیر جبر است - نبی گفتا که او مانند گبر است، حالا دقیقاً این جبری که می‌گوید همان جبر شیخ ابوالحسن اشعری نیست. این می‌شود مسئله. می‌گویند اصلاً انیشتین هنرش این بود. به نظر من ابن سینا هم هنرش این است، همان مسئله محور بودن یعنی همان حدس‌ها، همان که یک جایی یک گوشه‌ای انسان چیزی را پیدا کند و بگیرد و بعد ببیند که دری باز شد. علم هم این جوری تغییر می‌کند و اصلاً دانش این جوری پیش می‌رود.

به هر حال بحث حدس ما در منطق و فلسفه به این بخش مرتبط است و یا للأسف که کمتر کار شده است.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

فهرست منابع

۱. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص ۸۰.
۲. مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، ص ۳۱۹.
۳. الإختصاص، ص ۲۴۵.
۴. سوره انعام، آیه ۱۲۴.
۵. شرح المنظومه، ج ۱، ص ۵۷.